

The image shows the front cover of a book. The main part of the cover is decorated with marbled paper featuring a pattern of dark green, black, and grey veins on a light green background. The spine, visible on the right, is made of a textured red material. A small, rectangular piece of the red spine material is missing near the top. At the bottom of the cover, there is a white rectangular label with rounded corners.

PERSIAN COMPOSITION

Persian
Composition

ای شاه دو کار با من است
یکی از شمشیر و یکی از قضا

یکی از شمشیر و یکی از قضا
یکی از شمشیر و یکی از قضا

یکی از شمشیر و یکی از قضا
یکی از شمشیر و یکی از قضا

یکی از شمشیر و یکی از قضا
یکی از شمشیر و یکی از قضا

اندر میان عرب در پیش جمع بولهب
نه انگشت نه شمشیر شوق ماه تابان یار یول
بوکر و عادل جان فدا که اندر غروه ما
جان باز شد بهر شما عثمان عفو ان یار یول
در جنگ خیبر صف ایصف جل در عه در دانه گفت
چون شیر غزلان هر طرف شد شیر مردان یار یول
شمشیر سکه چون شکست چو بی بد و دادی بدست
آن چوب بر اعدا چو حبت شد تیغ بران یار یول
تیر تو بخت تیر گوشت های پر ویزه گو
سجده جاری حبت
نوحس زده بود و الا صفا

منقبت چهار کاره کان دین شش زور گوهر
ابو بکر و عثمان و عمار و جابر
در دود و آتش در دود و آتش
هزاران رحمت و در دود و آتش
بوی تا بوم دین هر خط جاری
۳
نوشته

بغیر از آنکه عالم قاف قاف
سفر چهره و لایه کرم در طرقت
صوبت شیرین و صعدت ناز
ز شا بان دلف و شب سیاهی

بجای از ای دل تاج و تخت
جهد و هی که آن با بهیت سخت
چشم و دین چسب ناو و هور
ببین و در سینه و جان و شتر

خدا بخشنی گواه اک و شبدین	صبا پویه گران قیمت بک خیز
ترجم پیوهی لغارت تخت شاهی	زده دارت تن قیمت بدیهی
کرک حاصل تهوی ز کار سخاه	بفرت پت بهک زن نیکخواه
پهارم دست مطرب گوئی گسته	سو تهو غم پیش پتیه دل گویند خسته
دنی اک نعمه سازه بار بد نام	زده تن کن استه دل از صبح شام
دئی نعم البس دل ایزد قالی	بک از صبر جامی نگ لعل
سو خرو بایم گو از خواب بیدار	کر و ن شکر ابرون حمد ابره دادر
دلش دین مرزده با چو نخل شکفته	نکفته با کس این را نه هفت

در بیان حالت شاپور و مقالات او در پیش خسرو پور

رفیقا خاص آسوس ناوشا وود	جهانش فیوریت تا منزل دور
بفضل و علم در عالم یگانه	بر شد و فهم شهر زمانه
ظلمتی تنه زانی و بهیت نمود	ز شورش زمین ساگر کشت وود
ز رشک نقش کلک صورت او	پری رم خورده در صحرای چاهو
پیون ستاده سوی در پیش پرویز	وین متنس سخنها می دلا ویز

چشم و دین چسب ناو و هور
ببین و در سینه و جان و شتر
بجای از ای دل تاج و تخت
جهد و هی که آن با بهیت سخت
چشم و دین چسب ناو و هور
ببین و در سینه و جان و شتر
بجای از ای دل تاج و تخت
جهد و هی که آن با بهیت سخت
چشم و دین چسب ناو و هور
ببین و در سینه و جان و شتر

نم زن و تنه با کس که او را زده
فانیت قد زنده و پند و
لایه لایه و پند و
کافان و پند و
کافان و پند و
کافان و پند و
کافان و پند و
کافان و پند و

[illegible]

د و ن ا ر و سید فرزند تبتان
عجان بردوش او از سیم سادہ
نی چون برگ گل نازک نہ زیبا
بڈ و متان بخون عاشقان گل
خجل گوشت ز نافرمان فحش
قلم چون بوی شد در دستانش
او بزرگان عاشق دل گدایک مو
برنگ صفحہ آئینہ روشن
کہ داریم از فکر سر برافرو
پدن تل تل نہ فرط شوق بیست
کرک شیرین کہو ستن گرفتار
بشیرینی دین چہس ناو شیرین
پے فرمان تہوت برخت گردن
پی فرمان بری ہفتاد دختر
ز غم آزادہ سردان نارستان

سنبلین به چرخ
 ن ز لیلیان به دختیان
 بی بی من چو در بیکنجان
 ز گرمی اس پیشین یونیک
 کران آتش عشق اندر اس سبک
 شیا دود او است تباختن مشر
 زینان ز او کج چنانی مشر
 کمر تبایل گاهن سنیا سا
 بر و ن به کشته چون منید ارا

حقیقت اصل و سل شبد یزنگ اگزیر

چو در پائین آن تنخانه غارا بلا فاه اک چو ز تو تنه ز کله نا و	کینا پیتر سیه تنه زن سوارا یوان تنو مادیانا ه اک بصداو
کرن رعیت بدان سنگ یه نگ دیان آن مرکب آفت ندیده	یهه ددن بارده از تخم آتشک ازان سنگ یه گو آفریده
عجب کاره چو غفله ناموفق	ولیکن کهنه دور از قدرت حق

صورت طرازی شاه و در فریب دل شیرین مرتبه اول

درین تنجانه راس و دشاو شبنم تنجاکن پیرن پشهن را	غبار و کرده از تن کرن دود
منو دپوس چو با غایت کهن تل یهه رده جایا بخونی و لطافت	پکه مته و ده کت غن کرن گرای
نه بوزت شاد و س تسکین دل گو سرت سی شکل خسرو کو بهستان	چیه فلمت تنه گل و نبل مسلسل
کھشت در جای تنها بوٹ پانه	پکه تت استی تمه سر و قامت
	کرن بر روی کاغذ شکل خسرو
	مرت تنهاون کلمس ط در گلستان
	نشانه پاونس پنهانی نشانه

سبدن شیرین در باغ و فریفته شدن بر تصویر خسرو

بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را
 بین یزنگ شیرین پیرن پشهن را

بیت دریاغ ناز و ساز باون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون

بیت دریاغ ناز و ساز باون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون

<p>بود کار پری افرو گری ها بی افسانه و ن و ن و ن و ن و ن کرد از روی خود روشن گلشن بنوشانوش می مست طرب گه کهرک پیر زن ندر به محل گل باغ فلک بله ز دور و کو</p>	<p>پری نه میان نماید دلبری ها بیس بخش اکس کن گه روانه بگلشن دیر گه سخن نه نازن بستی پوده رستی از ادب پی اتن کت گل رشت سبل لرن ل بسر سبزی که کن بیه کرد و</p>
--	---

از حال رفتن شیرین بمشاهده صورت دلشین مرتبه ثالث

<p>نمایان گو گل خورشید روشن زره باره سیه کردن بوی نقش بر پا که شد آشفته بروی مانی چین و سه بیت درایه بجهت ساز و سامان بهار نی اک اکس نازن خرمیدار سو نقاش آمویت منر می لاکت تهوت بوی سیه بروی و کش</p>	<p>چکه بامیت این فیروزه گلشن بدال صورت سو نقاش آواز جای کن بر پا طراز نقش پیشین نگار گلب دن سرو خرامان به گلزار دگر نازان پری دار قضا آن نیه نوی تمه حوره ز لکت کترین منر سه مهوش باطل خوش</p>
--	--

بیت دریاغ ناز و ساز باون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون

بیت دریاغ ناز و ساز باون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون
 بیست و دو بیت از این لفظ نازون

کز آن در دشت گنایت پودان
 بیرون آید و سر ما وین ما
 دلی که در آسمان روشن رفته
 باین دنیا و در دل لبش خفته
 بیرون فنی بود و در دل لبش خفته
 سطرین کز آن در دشت گنایت پودان

نیش شیرینه را به صحت پی
 بهارک باط از صحرای وقت کی
 بدو تارون گری چون با جگر
 پی لاری بیاری هم چنین

نیش شیرینه را به صحت پی
 بهارک باط از صحرای وقت کی
 بدو تارون گری چون با جگر
 پی لاری بیاری هم چنین

دیش شیرینه ای با نوری دلخواه
 بیکه غرم تماشا چهوم بدل در
 مهین با نوبه دپوش ای دلام
 لکی قران بیک فریان کرک تیز
 زده از شبیدیز سرش چه کینه آگاه
 چه در جوان بومرک تیز نه تند
 یی هر که نصیحت میان با خوش
 به کت بوزت پین دشا دشرین
 شش در خواب ناز آرام تراون
 بیکه یامت بهار صبح که فول
 بعاوت دایه منزه در ایبه ساری
 دیک شیرینه با غا که شو خوش ایون
 نه بوزت غم گل اندامان سامان
 پس شیرین سوار شت شبیدیز
 گزند خوش باط نالی نال پیرا

دوماک نیر با سیرس چراگاه
 سوار شت شبیدیز لقا ور
 دلن هند دام چپ چشمان بام
 ته تهاوی شکیش الانه شبیدیز
 مده اینفش باطل را بخود راه
 زده نازک تن امک کر تاب تشد
 لکام پهلوی کن در دمانش
 بدش دی انون بالین قایلین
 بفرش گل سوسن پان ساون
 مه گل روی هنت شبیدیز تزل
 گمر گشت بخدیت آیه ساری
 نومی سیلا هکر و طفرس کن
 گرن پط درای چون سرو خرمالان
 بکن گیه با گکاران دلا ویز
 امک بیه پای در دامان صحرا

سما نه کوک شش دلا ویش
 دلا ویش کوک شش دلا ویش
 نیا موشی کوک شش دلا ویش
 سجت دیش باط از اشک
 سکت ششیم شش باط از اشک
 سکت باط از اشک

نیش شیرینه را به صحت پی
 بهارک باط از صحرای وقت کی
 بدو تارون گری چون با جگر
 پی لاری بیاری هم چنین

نیش شیرینه را به صحت پی
 بهارک باط از صحرای وقت کی
 بدو تارون گری چون با جگر
 پی لاری بیاری هم چنین

باطن اوله نبش و کلبه
 غریزه از جان برون ناپوش
 و چشمتش کنش نشسته و در آغوش
 از آن فروغ که ده و جاده خسرو
 دس بر ابرو بکشد و بکشد
 بهایا که کرمون بایه پیر
 خورشید از چرخین شاه چرخ
 خورشید از چرخین شاه چرخ

گیس زن ناره مشعلش نمودار
چو ناگیرای ناگس بیست منز باگ
رخس پگوس مشکین موپشیان
ولس موی سیاهن وی گلگون
بسه کیوتند شتھار جوراھ
دور ہویت آب تراوان بریدن آس
سپه مویس کران ہم آس شانہ
چہوارہ شکش سیاب بی آب
دن منز نشینہ گنج آسہی چین تل

درویش آب زن آبس متون نار
بعینه ناره منقل زن سپن ناگ
سمن نارس بدل گوسنبلستان
بشپ زن کاله ابرن ناله رط نون
نوان نت ناگس اندر آس دوراه
چپکن زن فخته باران بر سمن آس
هزان آس زنن سیاب دانه
نوبل و فر توی در آب غرقاب
بدن ناوت پین تهتهش سه سول

که بختن خسرو از مداین بخوف بهرام و بر پشته یون و بخودن با شیرین خانم

وما اک روزیدوی چپوی طلس شود
به ارمن خسروان یله سوتش و جور
غذا آسوسنه کهن کهنه خبر غم بابر
سجده پیش شاه اک شاهانزاده

چہو فرماون نظم کن تہوت بود
ہم عشق بہت نزدیکان حور
بغابت آسو بیدل بہر ولد ار
شب روز آسواسن ایتا وہ

درین از نام خداوندی که در این عالم
کردن و بخت کردن است که هر کس
بخواهد بداند که چقدر خیر و برکت
پیش پادشاهان و پادشاهان
از آنکه به این کار پرداخته

۱۹
ن در بای فوات شانه زده
دن نشی نی بجدمت بناده
است را کی بشفت بود کافی
زده می کش پیهم دکن بیضانی
که اندک نصحت میان منظر
گویی که گهرن دوین است از ده
از کانت بد زده یف قبل این
در هر میل این متقانه

یاری رخسار نهان نظار
مهرم یزید سکار
دن بیاں
دوانه کو بوی غار
یکت بوند بو شمر
سکه خانه
کرده

۲۰

[illegible]

کجین
 نون که نهاده روی
 رشت مرگ بجای خاص نهادن
 دانی شمع زن دناش تبها
 به این دلبر شمع نهان
 دانه شدن خمر و ملک متن
 و جهان شدن نزد مهین باو

دلی دوست کن بدلت چشمت
دلی دوزخ منی و صحت عذر دل
دلی بوی اسرار غنی بره ناز
کن گشت از کفایت بلبل غم پیری

[illegible]

غزل خواندن تو آلمان بحسب حال خسرو

نہاں ہوا کہ ان میں سے ایک

پس از عرض دعای عز و اقبال
به تخته گزین سیناس لاکن
به کت بوزت کنوا ز جان خسرو
وینش رهبر است کیا به چو چاره
مه تیش در میان تری چوک و سیه
دین تم ای شهنشاه جوانال
سوکل ز مارت مه نو دیشن بلبل
بهود و دران فهم و صف دی آخوند
مه چائی الفتک ز ولانه کر مس
زه باوم چشمه پس از می برت خم
وین گر و البسی منزکیت بیتاب
بریم نش چانه حسنگ دانانه
سه تیرت پیوس و راه کال رنجور
خیال بخت چوم در خانه شاه
تهن یله بوزد تمتر عنگاری

دین بخت خردون کو حاصل
 مہین با نو بہ پیش میں با خاص
 بہ ناول مہین با نو بہ ناز

۲۶
سختی نشو که نه پناهی است
نیت و نیت با تو نیست
باید بدیم به تو رضا
با بعد شهادت می کرد
زلف و روی که

[illegible]

بی بیان اندک پشیمانی
 چون کینه ای بی مکار
 درین دیده جان کشته گویند
 در آیه بیگونی زین کین بیانی
 در غم ای کز شاه می دانم
 در آیه بیگونی زین کین بیانی

و بانه نازده کو
لادن دناغ عم از دلهاي مرد
فادوست نه از عالم بين کم
ز عشق يار است خبر دار
بجز سلطنت است در آغوش
و بانه نازده کو
لادن دناغ عم از دلهاي مرد
فادوست نه از عالم بين کم
ز عشق يار است خبر دار
بجز سلطنت است در آغوش
و بانه نازده کو
لادن دناغ عم از دلهاي مرد
فادوست نه از عالم بين کم
ز عشق يار است خبر دار
بجز سلطنت است در آغوش

سین پسران شاه از حال شکر
 سین پسران شاه از حال شکر
 سین پسران شاه از حال شکر
 سین پسران شاه از حال شکر

<p>گرفت در محله خانه مسکون اما ایامی توش او و شیرین خبر کس تو که مدت دور نه بوزت تنگ گو شاه جهانگیر گدازت شیرینه تهمت آشوبدین کران پس پش شرف و دلجو غیر غم دلبزرگان پس فراموش</p>	<p>پرتش خون تن خورشیدین چه گو گیمت ازین مشکوی کشین سه شیرین بهت خبر که گو شود پس حیران باز بهای تقدیر میان آخر سپان پر دین سخاوتش که است لادن تو غیر بران رهوار شنگ آسود هوش</p>
---	--

سایندک شاه شیرین را پیش مهین با نوست ایند بخدا خاطر او

<p>سو قاصد به نش شیرینه بهت گو بلا چاری مهین با نوست زای پرستاران شیرین شادان گ مهین با نوست به دل باغ زن فل دین یارب بو چس خواب دیش و نهنت از جارت دیر به خلاص</p>	<p>و چون از خانه گوشت و خسرو نشه نش و نوبسته رو دیر رخ شیرین بهین اسمانه زن ز لوح سینه در دیک طبع نش نته دیر شب بهتاب دیش و چون نش کن این دن گاش نان</p>
--	---

خجسته نهاده
 خجسته نهاده
 خجسته نهاده
 خجسته نهاده

دستار و خالفت و دین
 دستار و خالفت و دین
 دستار و خالفت و دین
 دستار و خالفت و دین

دستار و خالفت و دین
 دستار و خالفت و دین
 دستار و خالفت و دین
 دستار و خالفت و دین

دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار

تی بهیه سوژلت از پد آسو
 چو خسرو شیر خواره لعل فاره
 به خود و سرال مارک کچمه تارک
 چو بختن بر ترانه مبت خزان
 بسر خنجه شیرین نش هوس نه
 کبر و امت هوس دل چرخ گاش
 کر کویس ووشی دریا و شاهی
 متی کهنه دست پل از قسم اداد
 امی تدبیر و شاید سپنه مارم
 گنڈن در دل امی اندیشه رایا
 کرن بیه سکه پرویز نخلوک
 امی ز ویره یا منت خرون ز الو
 مہ پ وکن چو طالع واکو گنج
 کرن پیرا واد خانه ثلث او
 پکان از بیم دشمن گاه و بگاه

نوری ویرانه جان در بد آسو
 کر یا عالم پناهی شیر خواره
 وبال زندگے مخوس تارک
 یهوی اجنق شو پشاه زبانه
 بغیر از عشق در دل فکر چس نه
 وے در خاک به طفلان و بانش
 به نافرمان کر یا فرمان روی
 بوت پشه دست بسته وزه کاد
 امیرن نه ویزین متنیش شرم
 کرن دشمن متنیش شرم رک عایا
 بکر و حیل با پس کن فرزند لوک
 به دور آسمان و کن چو نیر میا تو
 دهن کیشن تلن تهر هوا و بخت
 کھت برشت شبید بر کتوزن او
 بطرف ملک موقان راه و بیراه

دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار

دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار

دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار
 دینار دینار خرد و دینار دینار

بخت ستمی می بین با تو بخت می بین
 بخت ستمی می بین با تو بخت می بین
 بخت ستمی می بین با تو بخت می بین
 بخت ستمی می بین با تو بخت می بین

نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه

نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه

چه سازم شرح نیکو ختری را
 پرتو هنر آیم چنان چو کیهان
 مشکین مو چه رشک بین جان
 گیسو که پائی بر یکای روزت
 مینداغم که نام این جوان چیست
 کنوی در جود و بخشش در جان
 ووشیوی رود داده سر راه
 بر مرز تیر لاین عاشقانه
 و چک شهباز جود بر سرین
 دوشیون در یکی موت پنهان
 فراهم آئی خویان سمنبر
 فریاد ختمتا جسد جا
 اگر یه بو بو کره دایه پانوی
 بخیمت داری و همان نواری
 سعادت زانوقت صاحب گلشن

قران گردید بامه شتری را
 شهنش بیه و بی طوئش شیرینه هند چاد
 نمود و پس چو اسندناوشین
 شهابه کو شادمان خسرو تورت
 کمین بر پشته توتی شیرینه کاین گیت
 و تک نش خسرو پرویز چو نادر
 ز نام یکدگر بامت گه آگاه
 وزن با هم بتک عشق فغانه
 نه هر سوا گله و بایان شیرین
 شهابه جیران پین در کار ایشان
 بیابان پس چون از حبل و فکر
 و پوس شیرینه شادان کجکلام
 گریه تر و یک این گلشن چو کیهان
 که هم دن در زمانه سرفروزی
 پذیرائی کس نت پادشاهن

نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه
 نصیحت کردن مهربانانه

[illegible]

[illegible]

شکر پند بزمی بی حال
 زده انصاف کردی صاف چون
 به دولت پس چنگ نبال
 به چنان در باز و خور می
 به دولت پس چنگ نبال
 به چنان در باز و خور می

کرن خوشتر مهیا مجلس ناز دران بزم هایلون هر کی خور خمار می کهنک در سرد یگار مغنی پادرا ز افاد در خواب نشین و چه از حرفین جامی خالی نرمی عرض کرسن کامی فادار بنجم خواری زهت یاری کروم شکار زاله و لهنس تیرار ولت زولانه تهنس از سر خند بسوی دم چو بیو علم سوی غنیمت نصیحت ایک هندو نه کی ه مه کوتاه کال چالوی زار بوزن که هو علوی شیرین پانه وانی شب تهناته بے اغیار راتھا بره شوبن چو کهن در شیرستی	می دسانی و طرب نانی واز بنوشا نوش می کی مست و مخور ز دربار شهمنشہ درای کیبار پس ساقی به بحر بادہ غرقاب کرن بر روی شیرین بوسه حالی غلاما اک چھو سکی نازن خریدار وفاداری و سخواری کروم به بند زلف انهنس جالوار اهنه تراوم مه تهاوم در قفس بند سو وایس بیه نه یڈ مل کی بقیمت جو دم کد زاده پھرا تهنس ه لکھت چو کانہ نمٹ دینس گزار و کیازہ نا خوش زندگانی باین خلوت بنا تهنو بیاک ساٹھا بیس ما شیر ز بحر بس به سنی
--	--

پانچ شیرین خسرو
 دیش شیرین بخت پادشا
 جو کرانے به بدای زده صلا
 بدی در پادشاهی دشت چالان
 سکا بد نام کر دت بوین پان

دلوای کا دمن پین پند
 پھم پیکام کامن اندر ملک
 گشت پیک در حوالی تهنه خیالات
 لاکس پیت قدم تهاون چو کر جان
 مکر بد نام در عالمین بیان
 دیش شیرین بخت پادشا
 دیش شیرین بخت پادشا

زن کی از میان مردان
 زن کی از میان مردان
 زن کی از میان مردان
 زن کی از میان مردان

پنج تیرین شهر و

دری نترنوی بوی کرم گویی
بهر دنیای است و نیست ز توین و چین
کرمین تاج زنده بنامد
بنگ کن خردترین با یاسج دان برین

تنگ

24

و نیت نامت نه در جهان نواری
بهی کن از شرارت و غضب آو
بملک روم کو از بیم بهرام
کندن بیت شایه باد لدا خود آو
بیاد افتادش کن ساقی و صهیبا
بلخی محنت سوگو وین گشته رضی
خماره بنوبه بر گیسوان در او
زده رفیق زده آسوده آرام
پتاری در او سوی عشرت تیر بین
نه سوز عشق سرگردین غزل را

غزل خواندن خسرو در فراق شیرین

مہ یارہ کرت پاره دلس خارہ زلت گوس
 بے عارہ ست مکارہ بوا مارہ گلت گوس
 کس زانہ و نت پانہ چہنت پیوس گلا باہ
 تڑکھ باوہ بدن مارہ جگر مارہ تلت گوس
 منصورہ صفت پیوس دزت سور اچہن گاش
 زان حور بوجور رخس سور ملت گوس
 آرمہ بدل تہوتہ مہ خود کامہ غم ہجر
 کلفامہ دمی پامہ رشہ نش نامہ چہلت گوس

نماز خاص بیست و پنج رکعتی بحکم که ازاد
بن کعب بن سائب بن زید بن حنیف بن قریظ
کهن عربی است که در این روز

میته کن آسو نالن صبح به شام | د لکو بلبل رتن آسو سنده آرام

نالہ وزاری کردن شیرین و فراق خسرو

چو فرادون سو لوس نانطامی
زلت شیرینه نشیده دراو پرویز
قیامت فافنس پط بارغم نویس
هت از بانغ گل پت کند چه زون
جو بل بهر گل ناله دون آس
کهن لب آس از دندان سیاب
هرن از زرگین لولوی لالا
کدت تراون بکیو سنبیل آس
گلن پط آس مژن رسته دد
سردن آس یارس ناله تراون
کوه پانومه سینس داغ تهاوت
هما در دام بیت و منش نه دانه

بر آرد و ناله یامنت اشک ز ازل
 زین چرخ خسته گردن پادشاه
 دین باغچه ای دلیلی عالم یارون
 دل آرام جهان آتش فراق
 دگر مطلب کدی داری عالم
 عشق یار عالم
 خورشید یارون
 خورشید یارون

[illegible]

اگر دین خود را حسب تقیّد
 اگر گوئی زبیل النّس کی یاد غرض
 دین خود را بر سر دین از خداوند
 شایسته هر چه بخواهی بکند حسب
 غلط گفتیم بخواهی نه بکند حسب
 آس نالان در دین است
 پنهانی آس پائین است
 بهتر از خشنه آس است
 بر آرد ناله یا ممت است
 معین با تو یار و دوست
 دین

بیا ز می ده دیگس راه
 خلاصی دم ز غم یاب به نفع
 نظر الامه هم به نفع
 هم میل به یحیی که نفع
 سحر آینه به نفع
 مهور به نفع
 بخوان لا تقصروا عن ذکره
 بیا ز می ده دیگس راه

کز نیت تاج و تاجان ملک ملان
 بفرموده پادشاه پادشاه
 بدو نه که من پادشاه
 کز نیت تاج و تاجان ملک ملان
 بفرموده پادشاه پادشاه
 بدو نه که من پادشاه

نشتن شیرین مشکو بر تخت مهین باو

بعد از واد میکان بکشید
 تهون بر پا زوم شهرای
 خلایق شاد و نهوند سلوک
 کرن با عدل و احسان ملک داری
 که بالیشه هوا کرد آشنائی
 رخ گلگون بجاک نیره مالان
 بهان آسونه دل به بار و بلند
 خبر تن باده شرم نمی پریشان
 شکرت شیرین میلیت چه بهیم
 قسم دت اس گیش پادشاه
 اگر سارن کرک بیه کینه ستن
 امی و سواس کن نش پانگل آسو
 شهاه تنگ آیه که نه زان نه چاره

چو شیرین خلعت شاهی پوشید
 بجا آن رسوم ملک داری
 خراج و باج تراون عام لکن
 تهون نشو و خرم خلق ساری
 چنان شد شاد از و مرغ بهوئی
 ولیکن بهر خسرو آس نالان
 شهاه از عشق خسرو آس در بند
 جات باید زده ظاهر گریان آس
 گیس آسو خبر خسرو نه مریم
 به مریم مال بهت منزه نگار
 دمی نه دت می نه در مداین
 بهی کت بوزن نش سوز دل آسو
 ز مریم پوس آتش گوس خاره

من که پادشاه پادشاه
 بفرموده پادشاه پادشاه
 بدو نه که من پادشاه
 کز نیت تاج و تاجان ملک ملان
 بفرموده پادشاه پادشاه
 بدو نه که من پادشاه

دود که بادان شاه خسرو
 دود که بادان شاه خسرو
 دود که بادان شاه خسرو
 دود که بادان شاه خسرو
 دود که بادان شاه خسرو
 دود که بادان شاه خسرو

بگویند که در غم زاری در میان کوه
 سرایان که منی و غم بر که کوه
 بر آن کوه غم بر که کوه
 و منی که از طرف و غم بر که کوه
 بگویند که در غم زاری در میان کوه

نکته از غم بنده
فقرت و تنگدستی
و کوفت و زخم
و درد و غم
و عجز و کمالات
و صلابت و نرمی
و جلال و حقارت
و کبر و خوارگی
و عظمی و حقارت
و کبر و خوارگی
و عظمی و حقارت

[illegible]

بیت دیگر نه بند حل نه عمر غیر
پایان که تا در کتب یافت
که ایست مظهر کمال
شده کی یکی از
مردم چون در
منشائی که
دوینوی

فصل فی

مه امه هوره بنوعمر دل
 نه دلدیار وفا دار
 گندم خنار مه امه هوره
 مه امه هوره بنوعمر دل

△△

امم الله فله يومه اول
دفعه تزمره بيله امده
جوش زاده يادوني ده
دفعه تزمره بيله امده
امم الله فله يومه اول

از ستر پایا بوسم شهر یاری
 کهر یاشی گریه ایس کیو تر کلا
 ز نذر پر هیزا و چون دید پر نر
 پر تر هس اول شهن کته پو و طنکاه
 دیس شاهن پو کپا تته کار کر و ت
 دیس تم جان فروشی چا مناسب
 دیس تم کته و دیس پو ی نو شیرین
 دیس شاهن تنه د عشق کومه کر یاد
 دیس تم ات اندر زه بصرواتی
 دیس شاهن نه زاون پو ی زو بهتر
 سها تنگ آوشه پو الیه تها بس
 ز بعد گفتگو دیکار دیگر
 سو باک بد پو مشکل منرو مان
 بو پو یس دین فکر گوشت پو هلاک پر
 کهن گنره و تان ت کوسایس

که یاهس واریاه گوهر ناری
 ازان زگر گونہ درد دل نرس خیالا
 کش و انکه لب یعل شکر یز
 دیس نم عاشقن و انکه تنوزاه
 دیس نم جان فروشی یوت کیوت
 دیس نم چو کنتہ تہ ہر کثہ کاب
 دیس نم ساسن از جان شیرین
 دیس نم کرتہ سہ از دست فراد
 دیس نم عاشقن ہند کار چو تی
 دیس نم خود نظر بر اصل خود کر
 انج نہ تانت سندس جو اس
 دیس شاہن کہ ای مرد دلاور
 چو خلق تبت کہان تکلیف اتن
 سو مشکل گہز کرن اسان بتدیر
 نن کہرہ چان صفت شہر اس

دین دار
بلا چارہ کی گون پرستوں نام
دین بابت بیشتر دوش خود کام
نوی گوشتیہ بہت دوش اول
گرن شیرینی نہ عورتیں
رٹن سے نصیب ہیں جی کہہ پس
رٹن میں مقابل سے مبینی
رٹن پائیں مقابل سے مبینی
کرت صولش کو کتب پرستی

۵۷

[illegible]

چگونگی کینه چو نانی تو بیا بیان
و بیست صورت بدی نام دردم
نجات باد من سر را پنهان
که با طالع و دردم

دو به که شاد دل ماه شب افزون
گفاران بیت مارن آس گوهر
ز تن عیش گذشته آس پاوون
و نانی آس باین نش به تمکین
پری و و به بین شیرین غم سوز
و ن فسانه نای خوش زهرور
ز لب فسانه دن دن دهر لولون
زهر گونه حکایت های دیرین

بنام خداوند
مقدس
که در این
روزگار

معاذ الله اني اقول بربان
دين باخود ويا همون
ديت انكه بپورن پاره كوه
نمونه زن تهوك دواك پاره كوه
دره كوش خلكش و دت

[illegible]

خبر از حالت فرهاد و شیرین
سپاه کهوژ از مکافات عملها
که گندم رویداد گندم جو از جو
قلین کاتبه نامی گرامی
بشیرین نصرت نامه نوشتند

بجانب شیرین سنگرو و دختر بی نام

دتن ز افلاکیم روق زمین
زهر شیون ز ما و مسکین
ز بارغم قد شمشاد خم گوی
نباخن پاره کرتک تابا من
ز نرگس کرتک جو پاره استخارا
کدیت سنبل نباخن های عذاب
دست لولوی تر مرکبان سنانو
پوژ نهک کاکه کیسو واله واله
ولت ته تل کرت نسین بدن

فی نه باقضا، صلاکون علیک
بمی بانی، کز یک بید و غزلان
بی نه در بیان، توتو و دودنار
فیض است بید کز یک بید و غزلان
اماده تر شمتی

اگر چه باوقته تهاون مرده در خاک
 اگر چه بلای میرم خاک پشد
 به دنیا بوقا زین بهر حال
 دو من تارن چه فرصت زمانه
 اگر چه دختر فزیز و عیب
 معنی آس گنج السنو چالاک
 اگر چه بیو چیت پوشاه ز کله زار
 اگر چه گوز باغ اک مرقمان
 اگر چه کوه خطاک دانه فوطه
 و سه حی ما و سه زاید سه و ش
 چه گالی صبر بشن نامتن منتر
 ز دیده زاله باریدن چه حاصل
 سه و میرم مرت دشن و می نه
 اگر چه تم ز دنیا نیون رحمت
 نصیحت بد چه بر این بلند کیفار

میان فقر زن و تنه دوزخستان
فیروزون حمزه جیشیدشان
و بیرون دین بدردر غنا جوان
بیکان پر غلامی

از ان پس درستی که ده بیان
است از افکن بر فو و سبب
بفشن بیان
کس که

[illegible]

غریب قنادہ چون بچاره میکن
دانشی نهمه چهینه کهنه سبیلہ
دو کهن دادن عن براین دو کر
غمختی یا غیات المہتغینین
شفیع المدینین انی وسیلہ
دوا از خاکیا می مصطفی کر

آمدن خسرو در قصر شبرین به بهانه شکار

نهی باط اس نالین تاسو گاه
 وون تند قبول بار که گو
 بدل کر عبت نچیر شاهن
 براسپ بادیمیا که تو شهنشاه
 بیکر در مکتبش شکسته ستاده
 پس پیش محمد راهوارش
 مرصع بیکر از اشتر بزیور
 ز میرکهای زمین لعل اک ساس
 بدین آئین چو از خانه برافش
 منادی که شهن نیرو سگار
 ز شیرین عشقه رمی می در عکس

ز درد و سوز دل در ناله آه
 سنت پهل آفتابن تر او پرتو
 در آرایش دتن فرمان سپاهن
 بیا بود لب و بصر ایچمه خرگاه
 کله کج بر سر از تخت نهاده
 کمر بسته نهران تاجدارش
 صد و پنجه مکل فیض باور
 تنی پیرت بیا قوت بالماں
 ز یمن از بار بزیور باز بون شد
 دوشین کشین تفرج لونهارس
 ازین احوال شاوورس خبر اس

۷۱
بهار و تابستان بهیچ یک از اینها
نرسد و درین وقت که در آن زمان
در آن وقت که در آن زمان
نویسند تا به خرداد ماه
که در آن وقت که در آن زمان
نویسند تا به خرداد ماه

پیشانی هر گلینه لایق
ز غنای هر لایق
دویدن ساقی قندازی
بناب هر لایق
بکف غنای هر لایق
صحنای هر لایق
دویدن ساقی قندازی

میں نے کسی کو دیا تو میں نے اپنے لئے رکھا

سید محمد

نہیں دیوں نہ نرنی جی افرود
کے کو با بیان کی کھانڈ

نظر کو میانه زمین میاں

مگر هزار دقت آسوی داتی
 زده تنها توان ناکارگی اس
 مگر هزار هم دامن آوده بهیمت
 شناس اندر سوزن شبانه
 کرن گوهر شانی زرناری
 از آن بدست در سگوی منور
 زشت با پوش تراوک بو گرفته
 شکر زارن مگر باین دوروی
 بویینه لایق نرم شهنا
 اکوی دل نهوزه دل اسن پیکر جان
 و گر آید خل بسیار زانند
 بی عشق شکر زانپانه شورت
 بحد اند سو مطلب گوی شه حال
 دران صورت مرا کردی فراموش
 افقی کس سوزنهم نامه سلاما

در آن ساعت که به پیشکش بهائی
 آمد و خلوت بهت غمخواری آس
 بوی آس خفته تنها جای خلوت
 گریه زن در عماری خسروانه
 بچو شکر شو بهم سوزن عاری
 ننه آسوی بستانه غرض بود
 بوزن این چیس به از غفل نهفته
 یکان چوک بل مدت از مار خوشی
 افون شکر عبرت گاه چون ماه
 رچون خاطر دل دن بند ز لکان
 نه بکدستی دو کار اصلا نبیند
 موسی مریم نه مانم جامه پورت
 شهانه سوز بتن خانه به محل
 کار شکر آور دی در آغوش
 دستانت مگر سوت پیا ما

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

وکی یی که در معنویان پیاده شندی
چون پهلوانی می بینم که بزرگوارترین
که گزیده است از جمیع ذرات این دنیا
که بر سر دوش وی نهاده اند و چون
درین عالم می بینم که هر کس را
که درین عالم می بینم که هر کس را

[illegible]

مه چپک آرم جان بجان جانان
 کمند زلف مسکین موثر راوت
 نهایت پهروی غرور و عیون خویش
 مه بدوی خشم ماوک ارمه خونه
 پهرو دل فرحت لبین از دیدن گل
 لبنت کرد طلب و انوم لب جان
 مه دیوانس بیار و نجیر تراوت
 هنان زاری خسروته در پیش
 بیتی ماری پهروی عاشق بو طوطه
 منت بر عکس گو با کل تبدل

پایخ شیرین خسرو را

دگر باده دپس قم گلخندان
مه دل در طعمه شکر لاله
فزون خوانی کجا در من پذیرد
بو کرمانی سگارس دراک بانه
لجی محنت دجی تیر تو پھیر
گرهن آسوی صفایان یور کتو آک
گواه ز مارن زه خاندن کیا به چو لاله
مه در غربت مه ز مارای بار بدخوی
زده با محبت شو بی عشق بازی

نه زنده چيک ناز نه لاکن نه فوجي
 خدا را عيک را ناز نه فوجي
 نه زنده چيک ناز نه لاکن نه فوجي
 خدا را عيک را ناز نه فوجي

یغدی بیت عالم قافین کو
بکاف و صف و شکر و زین کو
دین کی کائنات کو
فلک یونان کو
نعم کو
نیکی پیمان کو
دین یزدی کا
دین یزدی کا

گره دل نرم تهاون بیک گره گرم
بود لبر چانه خفته جان زمارن
نکته والن پیهوی پالن و فایانو
سپن نزدیک شب ده و سس او
بنن بر روی شب هتوموی پرن
زلفش بچو سناو فرادس برابر
منس بر کوه در یک شهوه مارن
بنند می گفتش آن ماه قصب پوش
مه بچوک پامه دن در عشق فراد
مه سوم چانه خفته سوی غنیمت
مکن زده نظر قم ترا و مننه
خفته میانی بو شیر خوش خوی اسم
ننه زن زرخید اسم غلاما
وودریلاب غم چیس ایره بن
زده آسی رای شیرین یارم می

مه سینن روز ساهتا با دل نرم
 و لیکن چهره ی خن خندت گزان
 دن کوته روزه حمال بخا چانو
 غلبنت چهری دیم و افسوس تراو
 چو اشک من بهتون سپا بارن
 کرن چکنه مه زه قدر یک در
 مه شکله ناره زن هیچک شمع گلن
 که مولای نوام چو خلفه در گوش
 مه کرنش عاشق مرعومه سندیاد
 ندرل و دوش بوی زانیمت
 زه هوش دولت توخی ماومنه
 رفقا مشفقان بوی آسوم
 زه نش اکه ساهه بوزمنه سلاما
 زه پاش نل و عنیت در نظران
 نه باطل نیامی عشق بل چهره پاک

کلام موده است
 مبین باوین هر یک
 بکار روی این
 پیوسته است
 نام و کلام
 نام و کلام
 نام و کلام

زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان
 زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان

زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان
 زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان

زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان
 زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان

زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان
 زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان

قدم جورا سوز پرده تهوون و دگر سوز بارید در پیش خسرو زه مطرب سازت هم هرودیش به مهر از پرده باون با نکبیا گره شده حال دل باون گارس گره شده دلیرس پیغام سوزن گره خسرو برین شعر فراتی تنهی پاٹھن دن اسرار کتوم غرض یله در غزل خوانی پیست شهن یله یاره سند کفاره بوزن کدن در لحظه از خرگاه موزون بر تهن ز اسخاں تادورین نهانی چه کس نهان بهت در زیر پرده	دست در دست بیتاره نه منظور شبن لب آسمان پست مهر نو غزل خوان بر مراد طلبه خیش نکبیا نت کرن نشیرج بالا گره مهر ناله تراون باله یارس گره مهر گوش دل تهاوت تیون گره شیرین غزلها جی عراقی ولی شاس نه حال و منت معلوم بیده تراول عنان چش از دست صدای حلقه دلداری بوزن دوشبوی نغمه ساز از پرده بیرون سکن چوم یاره سند آکو گرانای کدام هست آنکه صبر هوش برده
---	--

طرب با خن خسرو شیرین با هم
 دس تم شادون ساری حکایت

زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان
 زین جانب که یک دشتان
 ز پیده دل زین چون و نشان

مکمل از هر یک از اینها
فوتش چون در نظر هر یک از اینها
مکمل از هر یک از اینها
فوتش چون در نظر هر یک از اینها
مکمل از هر یک از اینها
فوتش چون در نظر هر یک از اینها
مکمل از هر یک از اینها
فوتش چون در نظر هر یک از اینها
مکمل از هر یک از اینها
فوتش چون در نظر هر یک از اینها

[illegible]

ولیکن از شبس تیه ڈیره تراؤ
قسم بورت سهر وی قصه بوش
کرک یک هفته بام عیش و عشرت
بیای یکد گریست او فادند
بوسه ورک غوصه کرک دور
ولی شه و دیر عهد و تتم بوش
طلب گوزیاده شاهس تنه رانی
بس از یک هفته خسرو جامه پرت
کرک فرمان کارس کن بصدش
کره وانت کری قدر گرامی
به کت بوزت سه مه بیکر بجانہ

تیار ہی کردن خسرو در سامان عمروی

<p> بجهو فرماون نظامی کجی ہر ایر بزد و زیور آرایش کرن پور دو ہاک ز تو کرون بریاشہانہ </p>	<p> بخانہ و اتویکشا بہاندار برگ و ساز و موسیقار منظور در و حش و سر و د عاشقانہ </p>
---	---

مقدّمات
بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب دی قول خود کا بیان ہے
بندہ مفضل حسن علی بن ابی طالب
کتاب دی قول خود کا بیان ہے
بندہ مفضل حسن علی بن ابی طالب

ز مجلس مطهرت یافتی بر روی
 ز پیر پشته خاکی بر جای
 در آن بختی و بدستی چنگ
 ز پشته خاکی بر جای
 ز پشته خاکی بر جای
 ز پشته خاکی بر جای

چند بیت از دست
 چند بیت از دست
 چند بیت از دست
 چند بیت از دست

<p>سپید یوانه برمه روی پرویز که بر جلوی شیرین دوزه کتشی بو چانی شوقه چس در پرده پران بعهد و قول من گران درستی زمین است بشادی آسمان گو خطا بوز بستن بی جام سانی گردن شاهانه جشنا نادان ز رو گنج و گهر خرمن بحرین صیافت با لطافت پادشاهین غزل جوانی بعنوان نقشه سپین حم زان گران پست ماهی مرتب مجلسا رنگین و اعلا انگار و گلر خوشترین زیبا نو</p>	<p>سرمه بلیه زایه در سگوی پرویز شهرس سوزن کهشت پیامت واک مه گراز باده نوشی با انگاران بمستی از مه کر ساغر پرستی نه بوزت شاه خسرو نادان گو و لیکن آمو عیشک دوه سوبانی دران روزها یون با ترانه چمک از ملک تاملک امین گرن دعوت بدن صاحبکلاهن سپین سوزاه خوش سخن مغنی جهان گو پر زنجشک شایستی سرو دا خوش بین شاهانه بر پا دونه و نوبت سخن خوش نهانو</p>
---	---

<p>سپید خسرو شیرین یکدیگر بر طبع عصمت</p>	<p>غرض بلیه را ز نهنگ که اک زه عت</p>
---	---------------------------------------

در آن باغ و بوستان
 در آن باغ و بوستان
 در آن باغ و بوستان
 در آن باغ و بوستان

[illegible]

بچستی و نهو رن ناله دودنی
 نهو ی سپه بر زمین بو د واده گایه
 بو مارس چان یارن کر مه اداو
 چو ماه از پرده بیرون خایه یوش
 زه کبواز دو سو تراون اوزیران
 طلا بر نفقه رخسار جرمت
 بعد ناز و ادایه بستر یار
 تهرنی نان ملبس زن فرزند کر اولن

وصل شیرین خنبرو

گره پارس دودر بدینه ملاون
بهار لارن دودره باون
چین کن تا بیک مری زاده
بدن ناوان کجیل سیر ناوان
شبه در ولس سیمو کولان
نجو خاند ما به چشم انجار

سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف

سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف

سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف

بخشش کردن خسرو مرثا و در بعض دیگران را

پس از یک ماه چو شاه خود تهنال
 فروزان بیوٹ خسرو یکی روز
 هجا یون و سمن برگ و همبلا
 ستاده خم و چه نازک ایچمه پوش
 جهاندارن بر سیم شهر یاری
 بشا و در گزین بخشش هجا یون
 ز بهر بار بد بخشش سمن برگ
 تریم خاتون مه پیکر همبلا
 از ان پس سخن شاهن تا بغفور
 دین ملک مهین بانو تمامی
 سده ولت کو بهت شاه و وریت
 چو فرماوان قطعی مرد ستاد
 از ان پیش ه غم را کرد و پدرود
 گاهی بر تخت فرمان حکمران بیوٹ

شد از رنگ عروسی فایز البال
 سپید باد لب خود مجلس افروز
 بهت و پیش تخت شاه والا
 زول کریمت غم دنیا فراموش
 ز ستر پای کریم زنده ناری
 ز شادی گو رخ شاه و گلگون
 بعینه زن سه در امرا اس ز سرگ
 بکامین جفت کراون با نکسا
 مهین بانو به نهر شاهی بشا و ور
 بکنج و زنده شاه و وید گرامی
 سپید مشغول تهنه مندر عمارت
 دژ افغانی کریمت چو بنیاد
 زینج دوری دبر بر آسود
 باز می که بیارگمبند بیوٹ

سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف

سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف

سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف
 سجده شریف

وفاقی اس کا کہیں باجمہ ملک ہو
یہاں افغانہ ماری خاطر افروز
اس کی شہرہ دلکش ہو

بیس نزه که خصلت تهرودینش
 کبر حافی چه چانی ذات بوترات
 نه بوزن خسرون ترا و نه دولت
 که شبت پرویز شیرون جیستی
 رطن ملک پدر در زیر فرمان
 پتو لکن پین فرمان چلاون
 نهون مجبوس در زنجیر و در بند
 و هیت رخساره شیرین سو مجبوس
 کران اسس دلبر و لدی پور
 زنه چهوک در بند پویت مزع زیرک
 چهونه دنیا سر ای شادمانی
 حکومت کینه که کویشت در شیت
 مگر نه بر جابه و تخت قباچ محتاج
 بهو کیا حاصل غنم نه خسته زون
 نهی پایش ز ولس اسس باون

بیکوئیس شاخ مکی تبت فولن پویش
 بدت متشنس کو که چارک خیالات
 در آتشیانه کو بهر عبادت
 دقن تاج پدر بر سر بهستی
 نهون جاکوس پرویزس گنهایان
 کرت زنجیر خسرو بند تهاون
 کروان پرویز با شیرین نظر بند
 دوران آوارگی از اوزن آسو
 مه کتر آوار خاطر و ز مسرور
 تحمل کر بند آزاد نیک
 غم و شادی نه پوشن جاودانی
 نه دارا و دود جمشید و زرتشت
 و ائست کینه نهخت نهخت نه نواج
 دو کهن دادن اندر پیوسته زون
 امی تدبیر و خاطر شاه تهاون

[illegible]

کلمه اولی از این کتاب است که در
صفا نیز دیده شده و چون در
کتاب اولی از این کتاب است که در
صفا نیز دیده شده و چون در

این شیر در به غایت قوی و عظیم است
 من در اول سال نیز بن بد من بود
 که ای آتشنده ماه به این

نہ تیر د گلیں کہ مود نہ ہو
جو چوں جانو اک غلام عاشق نہ
کوشن نہ کہ کوی اغزانہ و اکرام
نہ سندنہ فتنہ مادی عشق نہ مدام
نہ چوں اندیشہ تنگ

در دل
نقشه به
نقشه به
نقشه به
نقشه به
نقشه به

شہ از خواب گران بیدار گو بام
 جگر ڈیوٹھن بنج خستہ گو مت
 گمت از خم تیغ آسوں جگریش
 دین با خود ملن ید و لہ از خواب
 اول از بہر من در تاب و تنہا
 بیستہ پت مہ دیشٹ خواب اکم
 چہو دین بہتر کر سہ کہنہ اڈان
 دران تلخی دین پت جان شیرین
 بہ بستر خونہ دریا گے نمودار
 بین رازن تلان تل آس یدوی
 فلک و چین چہو کہو بے مہر و عیار
 سو حال بارہ دیشٹ پیپ کن
 بہ بیہوشی دست پیہ بہ خاک
 نہ بار مہربان بیدار ڈیوٹھن
 بسرخیہ کروں گلہ وی رنجہ

و چہون گو مت اچہن دوندن شام
 بخون فرش وزین گلہ تہ گو مت
 پیشان کو کہش تلخی لہس تریش
 کرن بیدار منگل شہرت آب
 چہہ بیدار استرا از چند شہہا
 بنس در عیش و عشرت مند ن تہام
 کروں روز قیامت دن ملاقات
 گو اندر حسرت و حرمان شیرین
 سہ گلخ گیہ مئی کر مہ بیدار
 کران آس ہنار از لغہ نے
 سہ مکہ حیرہ سینن کر نہ بیدار
 چہہ مہ ڈیوٹھن و خواب کن
 بدامن مہروین جامن دین چاک
 نہ بلبل نہ گل و گلزار ڈیوٹھن
 رخس و الن الف تہا وں نہ دخنہ

نزدک خج و دوا هر
چون نزدی نیاوی بوجر
از چنان است که
نه غلبت کیه

خجند مهر از بهلو می کرد
 دوشنبه میل به جمعه باب
 صد سیمین عقیق جان باز جانان
 گردن از تن شادابی جان شیرین
 ز به جان طون و جان اردن
 بر استاده بیرون درین
 ز حال از شیرین آواز ماه
 من بامیت سبک آواز ماه
 نقین از اول بین عقیق
 نقیش از منته اندر ای
 و یک نخت زده و بوی جی

فستق سوزش و توش فریبا	گردن چهوم تی منامت کرشیا
از ان کس یم و نذا جام خسرو	گردن روی فدا بر نام خسرو
به آسوس از خود و خسرو ندریم	غریب پست گردن ساروی تقیم

هلاک ساختن شیرین خود را در فراق خسرو

یکه به چنین صبحک کن چاو	بمیدان خون شیرین باغی درو
گردن شیرینه کتختاه مرصع	بر و اید و گوهر ما
دویم بر پا گردن گهواره زده	نهون تن منزلت سوی تخت کوه
نهون بر تخت سوت لاشه شاه	کدو ن از خانه بیرون باز و باده
نهون سوی همد نو بردوش نشان	بگورستان کین کیه عذر خوانان
زینبون بارید از خوشین گو	ز چن انگشتها از مرگ خسرو
ز رنگ آمیدن از درد و نهانی	ز تن از خود مهید زندگانی
غرض تابوت خسرو باغم و سوز	بمقبر و اتنا و ک اول روند
بکنند خانه ز انگ تخت پروریز	گیس همراه شیرین دلاویز
سین بیرون در استاده لشکر	و دن از درد ماران خاک بر سر
من اک خنجر شیرینه با خود	گردن پست بستر دروازه بکنند

دوین دلمن تو را که گنج
 تو کی سوت دوشوی بیانی
 دندان کی درای نالان خاک مالان
 بنار بر هر یک بسینه نالان
 بچو تو یوفا دینا جانکار
 نفی سانه دیوان کینه عمار
 بزم تویت سوزی نیایداری
 دلمن تو کی سوت دوشوی بیانی
 دندان کی درای نالان خاک مالان
 بنار بر هر یک بسینه نالان
 بچو تو یوفا دینا جانکار
 نفی سانه دیوان کینه عمار
 بزم تویت سوزی نیایداری

فقط لایق نه توان در آفرین
 ده اندک شدن بزرگی هرگز
 کی دانه ز تو ای که گنج
 دلمن تو کی سوت دوشوی بیانی
 دندان کی درای نالان خاک مالان
 بنار بر هر یک بسینه نالان
 بچو تو یوفا دینا جانکار
 نفی سانه دیوان کینه عمار
 بزم تویت سوزی نیایداری

محمد صدیق بن محمد آفرینش
دوستی ایلمنیش
تا بخدا نخت لولاک
افزون ترا عشق از افلاک
فقدار قباب و اضحیٰ دی
برو دلیل و کسبوی
خاکست میان اوچ تنهین
باعظم طامایین

محمد بن علی
محمد بن علی
محمد بن علی
محمد بن علی
محمد بن علی

۹۳

محمد بن علی
محمد بن یحییٰ
محمد بن اسماعیل
محمد بن ابراهیم
محمد بن حسن
محمد بن محمد
محمد بن عبد الله
محمد بن عیسیٰ
محمد بن هاشم
محمد بن جعفر
محمد بن زین العابدین
محمد بن طاهر
محمد بن قاسم
محمد بن سلیمان
محمد بن داود
محمد بن سید

بخواری گوی خفته بخت بیدار
 بخلوت ز اشخضاد و شنب تار
 زه ادا سس کرت دینش بکینه
 بدین گونه گیس از دستش بای
 محمد مصطفی پیش غضبناک
 ز معجزهای شریع مصطفائی
 معاواند باینده می نپایم
 سزین گرد خاک مصطفی آباد
 کرانه هره که در صفش سراید

نبت شکر گیس در جنگ بلغار
 عصا در دست هبت از غصه بخوار
 میتی پاٹھن کری بوچاک سینه
 بهر گونه تباہی و وسای
 و دایس پنج دایس و لٹس خاک
 نه رو دس تخت نه دولت نه تباہی
 اگر از چشم گرداند ز راهم
 وزان گردم دل و جان را قبا باد
 خدا فرموده خود لغت محمد

لغت شریف

محمد مهتر و مسعود و احمد	محمد حامد و محمود و احمد
محمد آمن و مجا و ماوا	محمد پادشاه دين و دينار
محمد رحمة للعالمين است	محمد مهيبت روح الالين است
محمد چون خدا بتمثيل و مانند	محمد بنده خاص خداوند

اینی خاطر نقشه حالان
کرد پس خیل خیلان
مقتدر خیل اینبار
مقتدر خیل اینبار
مقتدر خیل اینبار

این کتاب در روز اول از ماه رجب سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه ۱۰ رجب ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه ۱۰ رجب ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه ۱۰ رجب ۱۰۰۰ هجری قمری

<p>محمد باطن و ظاهر محمد هنوز آدم میان ما طبع بود بوجوهی فتنه داده در حال نهای ز فرط محبت مشهور نای اگر تها و دغلا من منظره منظور</p>	<p>هو الاول هو الآخر محمد که اوزان پیش ختم المرسلین بود مه کن که بار رسول اند گناهی تهنه جهوم بر جبین داغ غلامی ز به افتالمندی چشم بدور</p>
---	---

در خاتمه کتاب

<p>محمد اند که این دلکش فسانه دین فرخنده ایام خوش انجام چهرنی هست استغن طبع کرم زور شهر وی عوی دهم در شعر خوانی نه لذت فی فصاحت جهیم کلامس زین چهل و حماقت طبع مخزون ولیکن تحقیقی و سند مرثدا قریب آسوس بعمر بیت ساله</p>	<p>سپون کامل برنگ عاشقانه به تعمیر خجسته و اتو بر بام شهرس بایش صد لازم چو پر شور به نیزگی کرم زنگین بیانی دهم بل چنگی مهند رنگ خاک کرم مصداق فی و دیهیمون روم الا الذین آمنوا یا و دهم شیرین و خسرو شیر خاله</p>
--	--

این کتاب در روز اول از ماه رجب سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه ۱۰ رجب ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه ۱۰ رجب ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز جمعه ۱۰ رجب ۱۰۰۰ هجری قمری

تمام شد کتاب
 شیرین و خسرو تصنیف
 محمد عجل نامی
 و تائید غلام محمد و محمد
 در شهر تبریز در روز جمعه ۱۰ رجب ۱۰۰۰ هجری قمری



